

تتمه‌ای بر واژگان بیگانه در قرآن

مسعود ربیعی آستانه

پیش‌تر از این اندکی درباره چگونگی و چند و چون ورود واژگان بیگانه (غیر عربی) در قرآن بنا به تناسب نوشتار بحث کردیم. ۱. حال با توجه به گستردگی دانش زبان‌شناسی (Linguistics) در شاخه‌هایی چون (Etymology)، ریشه‌شناسی، علم اشتقاق یا صرف و شناسایی اقسام کلمه (Semantic)، معناشناسی یا وجوه معنایی کلمات، (Lexicography) لغت‌نویسی، فرهنگ‌نویسی، (meaning)، علم معنی و مقصود، و ردیابی معنی‌دار بودن کلمات، به بررسی و شرح واژگانی که دخیل بودن (یا غیر عربی بودن) آنها ثابت شده است می‌پردازیم و در این قسمت به صورت الفبایی (AL Phabetical) واژگان دخیل قرآنی، فهرست خواهند شد، اگر چه به فهرست و شرح همه کلمات نینجامد، اما به اندازه توان سعی بر این است که کلمات وارده قرآنی توضیح داده شوند که «ما لا یُدْرَکُ کَلِمَةً لَّا یُتْرَکُ کَلِمَةً».

۱- أَب: (Plant) (= ) (abb): گیاه، دستگاه، ماشین، کارخانه، سوره ۸۰) عَبَسَ (آیه ۳۱ این سوره هشتادمین سوره قرآن به ترتیب موجود ۲ و یکی از سوره‌های قدیمی مکی است، و دارای ۴۲ آیه، می‌باشد.

ترکیب آیه: «وفاکھةً وأبًا»: «و انواع میوه‌های خوش و علفها و مرتعها»

این کلمه تنها یک بار در قرآن آمده است.

برخی ریشه واژه «أب» را آرامی می‌دانند و زبان آرامی از انشعابات زبان‌های سامی شمال غربی است که با زبان کنعانی نیز قرابت‌هایی دارد و «اب» به زبان اهل مغرب (زبان بربری) به معنی گیاه و علف است و در ترگوم‌ها (Targums) که ترجمه‌های آرامی عهد عتیق را گویند، این واژه «اب» معادل سبز بودن است. بنابراین آیه کریمه در وصف باغ‌ها و بوستان‌های بهشت است.

بعضی از دانشمندان نیز این کلمه را از سریانی، که از غنی‌ترین منابع زبانی واژگان قرضی قرآن است و به معنای آنچه که زمین فرا می‌آورد گرفته‌اند که در صورت اخیر به‌طور مستقیم از صورت ترگومی گرفته شده است.

بعضی دیگر مثل زیمرن (Zimmerman)، مؤلف کتاب (واژگان دخیل اکدی (۳ احتمال داده‌اند که «اب» یک واژه قرضی قدیمی از نواحی بین‌النهرین باشد.

منابعی که از این کلمه بحث کرده‌اند عبارتند از:

- لسان العرب: جمال الدين ابن منظور، جلد ۱، چاپ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی (۱۹۹۲ م)

- النهایه: ابن اثیر جلد اول صفحه ۱۰

- تفسیر روایی معالم التنزیل: تألیف ابومحمد حسین بن مسعود بن بغوی معروف به ابن قرا و ملقب به محیی السنه و رکن الدین، جلد هفتم، صفحه ۱۷۵

- الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، صفحه ۳۱۸

- رساله المتوکلّی: سیوطی، صفحه ۶۵

و منابع عدیده دیگر.

۲- أبابیل: (ababil) = هم‌ریشه با کلمه (small Pox) به معنی آبله

(سوره ۱۰۵) فیل (آیه ۳ در ذکر احوال قلع و قمع کردن یاران ابرهه

چهاردهمین سوره قرآن) جدول بلاشر (۴). دارای ۵ آیه، ۹۶ حرف، ۲۳ کلمه، محل نزول مکه.

ترکیب آیه: «وَأرسل علیهم طیراً أبابیل»: «و بر سر آنان دسته دسته پرندگان (آبابیل) فرستاد».

این کلمه تنها یکبار در قرآن، آن هم به صورت جمع آمده است.

آبابیل را به معنای: «گروه - دسته و جماعت» گرفته‌اند که این معانی با تسامح به این شکل ترجمه شده است.

زمخشری مؤلف تفسیر معروف «الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل فی تأویل وجوه الأقاویل» آن را به معنی حزائق و بَعَوی به جماعات معنی کرده‌اند و هر دو آن را جمع «آباله» دانسته‌اند.

شهاب الدین خفّاجی (متوفی ۱۰۶۹ ه. ق) مؤلف کتاب «شفاء الغلیل فی کلام العرب من الدخیل» سه تلفظ زیر را برای آبابیل ثبت و ضبط کرده است. «أباله - إباله - إیباله».

بورتن از سرگرد پرایس نقل می‌کند که این واژه هیچ ربطی به پرندگان ندارد، بلکه نام بلایی است، و گذشته از آن، این کلمه از ابیله به معنای «تاول» (Vesiche) گرفته شده است.

طبق حدس دانشمند اتریشی، آلویس اشپرنگر (Sprenger) بین این واژه و آبله (Smallpox) رابطه‌ای است. او آن را مشتق از «اب» به معنی پدر و ابیل به معنی نوحه و ندبه

می‌پنداشت و می‌گفت ایرانیان واژه ابیله را به معنای آبله بکار می‌برند. وی این کلمه را فارسی می‌داند، اما بنا به اعتقاد آرتور جفری اثبات اینکه کلمه فارسی است مشکل است و آبله فارسی

خود از عربی دخیل است و بی‌تردید از همین آیه گرفته شده است. برنارد بارون کارادوو مؤلف فرانسوی کتاب پنج جلدی «متفکران اسلام» می‌گوید: «طیراً أبابیل» قراءت نادرستی از تیربابیل به

معنی تیربابلی است. این رأی و نظرگاه کارادوو از دیدگاه زبان‌شناسان متقاعد کننده نیست. اصل و ریشه این واژه همچنان ناشناخته مانده است. ۶

آقای دکتر محمد مقدم، استاد زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران در تکمیل نظر آرتور جفری درباره ابابیل چنین نوشته‌اند:

«اکنون به نوشته دکتر جفری دو یادداشت زیر را می‌توان افزود:

(۱) آبله واژه فارسی است و صورت پهلوی آن ابلک و ابلق هنوز در فارسی زنده است، به معنی دارای پیس و لک و هر چیز دو رنگ و همچنین واژه ابلوک به معنی مردم دو رنگ و منافق، ابابیل جمع معرب آن است و شاید خود ابرهه صورت دیگری از این واژه باشد.

(۲) آبله بیماری واگیردار معروف (انگلیسی smallpox) و طیراً ابابیل نوعی مخصوص از این بیماری و ترجمه آبله مرغان فارسی است (انگلیسی vchickenpox)»

طبق نظر دکتر آذرتاش آذرنوش در کتاب پر ارج «راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی» کلماتی چون: ابریق، ابلق - (دو رنگ: سیاه و سفید) قابل قیاس با کلمه فارسی ابلک - اُتْرُج از جمله کلماتی است که از فارسی در شعر عرب جاهلی راه یافته است. برای نمونه بنگرید به شعر ذیل از امیّه ابن ابی الصلت از شعرای حنیف قبل از اسلام که بعدها ادعای نبوت کرد:

حول شیطانهم ابابیل

ربّیون شدوا سنّورا مدسورا»<sup>۸</sup>

۳ - ابراهیم: (Abraham (= Ibrahim): یعنی پدر عالی از آبرام) در عبرانی (این واژه ۶۹ بار در قرآن کریم به کار رفته از جمله در سوره ۲ آیه ۱۲۴، سوره ۳ آیه ۳۳، سوره ۴۲ آیه ۸، ۱۳ مرتبه از ۶۹ بار، کلمه ابراهیم با کلماتی چون حنیف و ملت همراه شده است. ۹.

حتی سوره‌ای نیز در قرآن (سوره چهاردهم) به نام او نامگذاری شده است و در این سوره به رغم انتظار تنها یکبار نام ابراهیم بصورت صریح آمده است (آیه ۳۵) و در بقیه موارد این سوره، نام او به شکل فاعل محذوف و در قالب کسی که خواسته‌ای از خداوند دارد آمده است. مشهور است که حضرت ابراهیم پس از عهده‌ی که با خداوند بست به ابراهام (یعنی پدر قبائل) نامیده شد.

به نظر می‌آید که کلمه (Avram) نیز صورت دیگری از تلفظ ابراهیم بوده باشد!

راغب اصفهانی مؤلف کتاب «المفردات فی غریب القرآن» این کلمه (ابراهیم)، را ترکیبی از: «بری» عن الأصنام وهام الی ربّه» می‌داند.

نام موطن او را «اور» دانسته‌اند که در لغت عبرانی به معنی شعله است و با «اوربالا» نباید یکی پنداشته شود و مدفن او نیز شهر معروف «الخلیل» در فلسطین اشغالی است. برای کلمه ابراهیم، ریشه‌های سریانی و آرامی قائلند، اما پاره‌ای از زبان‌شناسان به وجود چنین ریشه‌ای اعتقاد ندارند.

اما واژه مَلت که در ترکیب واژه ابراهیم آمده در متون کهن به معنی دین و آیین به کار می‌رفته ولی امروزه به مردم یک کشور می‌گویند که معادل جمهور است.

منابع ضبط و تحقیق نام ابراهیم:

- نووی در تهذیب صفحات ۱۲۶-۲۷

- سیوطی در المزهَر، جلد اول صفحه ۱۳۸

- جوالیقی در المعرب

- یوزف هور و ویتس در تحقیقات قرآنی و دیگران.

۴ - ابریق: (Ibriq) = در زبان انگلیسی معادل‌هایی چون (dish): (بشقاب) (glass) لیوان و (cup) جام و فنجان دارد.

مورد کاربرد این کلمه، یک بار آن هم به صورت جمع مکسر در سوره ۵۶ (واقعه) آیه ۱۸ در ردیف ظروفی چون، کوب و کاس آمده است و به معنی آبریز و یا آب‌دستان، در وصف نعمتهای بهشتی می‌باشد.

ترکیب آیه: «باکواب و اباریق و کأس من معین»: «با جامها و آبریزها و پیاله‌هایی از باده ناب روان». کلمه اکواب در کریمه ۷۱ از سوره زخرف نیز آمده است و همچنین کأس در آیه ۴۵ سوره صافات.

کأس و ابریق و اکواب تفاوت‌هایی با هم دارند که ذیلاً اشاره خواهد شد:

«اکواب جمع کوب و به معنی کوزه و ظرفی است که دسته و لوله ندارد و دارای دهنه گشاد و فراخ است که از هر طرف آن می‌توان محتوای‌اش را نوشید.

اباریق: جمع ابریق است که گویند معرب آبریز می‌باشد و آن عبارت از ظرف و کوزه‌ای است که دسته و لوله دارد و دارای درخشندگی و شفافیت است. برخی آن را با توجه به نکته اخیر، مشتق از برق می‌دانند. چنان که ابوالفتوح رازی گوید: «اباریق جمع ابریق باشد و آن کوزه بود که با جرّه باشد و وزن آن افعیل باشد من البرق». ۱۰

«کأس: و آن جامی است که خمر و نوشابه از آن بنوشند. و به جام در صورتی کأس گویند که در آن نوشابه‌ای باشد و در غیر این صورت یعنی به هنگامی که خالی باشد، آن را کوب یا ابریق گویند. یعنی کوب و ابریق با صرف‌نظر از محتوای آن، مورد استعمال قرار می‌گیرد.» ۱۱

ابریق گویا مخصوص میخواری بوده که خیام، در آن رباعی معروف از این واژه استفاده کرده است:

ابریق می‌مرا شکستی ربی الخ)

ابریق از جمله واژگانی است که در شعر جاهلیت نیز راه یافته است و معناهایی چون: «تنگ - آفتابه و آبریز» داشته است. البته در فارسی جدید به معنی آبریز است که در واقع همان تنگ لوله دار و ظرف آب می‌باشد و طبق حدس ورنرکاستل مرکب از آب در پهلوی aB فارسی باستان

api = اوستایی می‌باشد. مؤلف «تاج العروس» نیز آن را مشتق از برق دانسته است. بی‌تردید کلمه ابریق از جمله واژگان فارسی است که در قرآن کریم راه یافته است و این تنها واژه فارسی راه یافته به قرآن نیست، بلکه واژگان دیگری نیز از فارسی به قاموس کلمات قرآنی راه یافته است که پاره‌ای از آنها بقرار ذیل است، هر چند که دانشمندان در مواردی، به فارسی بودن آنها اختلاف نظر دارند مانند:

ابابیل: که ذکرش رفت و کارادوو آن را فارسی دانسته است.

ابراهیم: به تحقیق بیشتر نیازمند است.

وزیر: طبق نظر لاگارد ۱۲ واژه‌ای ایرانی است.

نسخه: بازلاگارد آن را واژه‌ای ایرانی می‌داند.

مَلِک: منوط به تحقیق بیشتر است.

مقلاد: در فارسی بودن آن محل تردید است.

مِسک = واژه به طور مستقیم از فارسی میانه به پهلوی راه یافته است.

مرجان: به طور مستقیم از منابع ایرانی وارد و زبان عربی نشده است، اما فارسی بودن آن مسلم است.

مدینه: فارسی نیست

مجوس: فارسی میانه

لات: منوط به تحقیق بیشتر است، این واژه را بیشتر هزوارش می‌دانند و زوارشن (Zavareshn) یا هزوارش، هزار کلمه است که در سرتاسر نوشته‌جات پهلوی اوستا (زند) و در نامه‌های پیش از اسلام و پس از آن، هزارها کلمه سامی از لهجه آرامی به کار رفته است، به این گونه کلمات که فقط در کتابت می‌آمده و به زبان رانده نمی‌شد، هزوارش می‌گفتند: مثال: گوشت به عربی می‌شد لحم ولی در نگارش بسرا می‌نوشتند و گوشت می‌خواندند از این گونه کلمات هزار عدد موجود بوده که به آنها هزوارش می‌گفتند.

کنز: بی‌تردید یک واژه ایرانی است و با گنج فارسی قرابت خاصی دارد.

کافور: مأخوذ از یک واژه ایرانی است.

قفل: فارسی است.

فیل: اصل ایرانی دارد.

فردوس: اصل واژه صورتی ایرانی دارد. این واژه از دید ریشه‌شناسی از پیشوند پَر (Para) به معنی پیرامون و گرداگرد، و دئز (daeza) به معنی انباشتن و روی هم چیدن و دیوار نهادن ساخته شده است. و پَرَدئز (Paradaeza) به معنای: باغ و محوطه دیوار کشیده شده می‌باشد.

این واژه نیز در گذر زمان با دگرگونی‌هایی روبرو شده است و به شکل‌هایی چون: پردیس، فردیس و سرانجام فردوس بکار رفته است. جدیدترین شکل تلفظ اروپایی آن کلمه «پاریس» است که زینت‌بخش پایتخت فرانسه می‌باشد. بنابراین کلمه فردوس با «پارادائز» (Paradis) انگلیسی و فرانسوی از یک ریشه است. البته گروهی نیز کلمه «پاریس» را متخذ از زبان لاتینی دانسته‌اند.

عفریت: دیدگاه‌ها به فارسی بودن این واژه متمایل است.

عبری: به نظر می‌رسد که واژه‌ای ایرانی باشد.

طین: یک هزوارش پهلوی است.

صُلب: با تردید واژه‌ای ایرانی است.

سوار: از اصل فارسی است.

سَرْد: ایرانی است.

سربال (شلوار): واژه‌ای ایرانی است.

سرادق: (سرپرده) واژه‌ای ایرانی است.

سراج: فارسی است.

جهنم: منوط به تحقیق بیشتری است.

جند: اصلی ایرانی دارد.

جُنّاح: اصلی فارسی دارد

استبرق: فارسی است

بَناء: از آرامی بنارسی راه یافته است.

باب: فارسی است.

۵ - ابلیس: (Iblis) در انگلیسی معادل (Diabolos) و (satan) و در فرانسه (Diable)، درباره دو کلمه ابلیس و شیطان در مقاله جداگانه‌ای توضیح داده شده است. ۱۳

۶- أَجْر: (sanction - punishment - reward) - Ajr

به معنای پاداش و مزد. در اغلب سوره‌ها این کلمه آمده است. جمع آن «اجور» و صورت‌های فعلی آن مثل «أَجَرَ» و در سوره قصص در ماجرای کار کردن موسی نزد شعیب و از زبان دختر شعیب «صفوراء» که بعدها به همسری موسی آمد به صورت فعل امر «إستأجره» بکار رفته است. فعل أَجَرَ (مزد پرداخت) ظاهراً از روی صورت اسمی آن ساخته شده است. بعضی از دانشمندان زبانشناسی از جمله زیمرن آن را از ریشه اکدی و به معنای یاد شده گرفته است و همچنین در آن

زبان به معنی مزدور نیز آمده است. از همین ریشه واژه آرامی و سریانی آن نیز به معنی مزدور به کار رفته است. محتمل است که واژه از زبان آرامی وارد دستگاه زبانی عربی شده باشد. لازم به توضیح است که خط آرامی چه آرامی جدید و چه قدیم. دارای نارسایی‌های معمول در خطهای آسیایی است خط آرامی مرکب از حروف بی صدا است که تنها دو حرف مصوت اشباع شده در آن منظور است و به صدا در آوردن آن مشکلی اساسی است به ویژه در زبان‌های غیر سامی. واژه «اجر» در زبان سریانی (زبان سوریه باستان و زبان متون مقدس و حیانی پیش از عبری) پیش از آرامی یهودی متداول است.

#### ۷ - أحبار (= Rabbis)

سوره ۵) مائده (آیه ۶۳-۶۴/سوره ۹) توبه (آیات ۳۴-۳۱)  
 جمع حبرٌ یا حبرٌ به معنی فقیه یهودی یا دانشمندان جهود  
 راغب اصفهانی در «المفردات» آن را از «حبر» به معنای اثر و نشان به جای گذاشتن (مانند اثر زخم) گرفته و معتقد است دانشمندان یهود را به علت اثری که تعالیم ایشان به زندگی طالبان علم می‌گذاشته است احبار می‌نامیدند. (مفردات صفحه ۱۰۴) این واژه نخست به صورت مفرد وارد زبان عربی شده و سپس بصورت جمع کاربرد یافته است. واژه «أحبار» از اصطلاحات فنی برای مناصب فقهی یهودان می‌باشد.  
 از معروف‌ترین یهودانی که به مقام احباری رسیده بودند «کعب الأحبار» است که در میان مسلمانان به عنوان «جاعل الحدیث» معروف است. او از دین یهود به اسلام گرویده بود.

#### ۸ - آدم (Adam)

در سوره ۲) بقره (آیات: ۳۱-۳۴)  
 در سوره ۳) آل عمران (آیات: ۳۳-۵۹)  
 سوره ۵) مائده (آیه ۲۷)  
 سوره ۷) اعراف (آیات: ۱۱-۱۹-۲۶-۳۵-۱۷۲)  
 سوره ۱۷) اسراء (آیات: ۶۱-۷۰)  
 سوره ۱۸) کهف (آیه ۵۰)  
 سوره ۱۹) مریم (آیه ۵۸)  
 سوره ۲۰) طه (آیات ۱۱۵-۱۲۰)  
 سوره ۳۶) یس (آیه ۶۰)

این واژه در قرآن کریم همواره نام یک فرد خاص است و در مقایسه با همین نام در واژه عبری و فینیقی به معنای انسان به مفهوم عام به کار نمی‌رود، اگر چه این روند در ترکیب «بنی آدم» در (سوره ۷) سوره اعراف (آیه ۲۶ تا حدی به هم می‌خورد یعنی در اینجا بنی آدم را تا حدی می‌توان گفت که اسم خاص نبوده و خطاب عام به همه آدمیان می‌باشد. این واژه به طور مستقیم از تورات گرفته شده است اگر چه بسیاری از اهل لغت مسلمان، آن را عربی سره دانسته‌اند. بنگرید به: المعرب (جوالیقی صفحه ۸) و همچنین درباره اشتقاق آن نگ به: «مفردات راغب صفحه ۱۲» اگر چه اتفاق آراء بر آن است که این واژه عبری است اما بعضی از روایت‌ها نیز آن را سریانی اصیل دانسته‌اند. برای اطلاع از تفاوت‌های کلمات انسان بشر و آدم بنگرید به: «خلقت انسان: یدالله سبحانی» و «خلقت انسان از آقای مشکینی» و «جلدهای جزء اول و دوم تفسیر المیزان: علامه طباطبایی»

۹- «إدريس» (= Enoch) (Idris)

سوره ۱۹) مریم (آیات: ۵۶) به صورت مصرح (و ۵۷) به صورت مضمرا

سوره ۲۱) انبیاء (آیه: ۸۵)

برای اطلاع کامل از ادريس و چهار پیامبر زنده دیگر بنگرید به مقاله نگارنده در: فصلنامه بینات شماره ۴۳ پاییز ۸۳ با عنوان: «درسی از ادريس»

۱۰- «أرائک» (= kinglytable) (Araik)

«تخت شاهی» (king dom table)

جمع اریکه: اورنگ‌ها

سوره ۱۸) کهف (آیه ۳۱)

سوره ۳۶) یس (آیه ۵۶)

سوره ۷۶) انسان (آیه ۱۳)

سوره ۸۳) مطففین (آیه ۲۳ و ۳۵)

این واژه را تنها در آیاتی از قرآن می‌توان دید که به توصیف خوشی‌های اهل بهشت می‌پردازد. صاحب مفردات و تاج العروس به صورت مبسوط درباره این واژه بحث کرده‌اند بعضی از اهل لغت آن را حبشی دانسته‌اند که در این باره البته تردید دارند و پاره‌ای دیگر نیز احتمال می‌دهند که واژه ریشه‌ای ایرانی داشته باشد برای اطلاع بیشتر درباره این واژه بنگرید به کتاب پژوهشگر آلمانی ژوزف هورویتس (Horovitz) با عنوان «بررسی‌های قرآنی»

۱۱- آزر (Azar)



سوره انعام آیه ۷۴

نام عمومی حضرت ابراهیم، در کتاب‌های سیره پیامبران نام پدر حضرت ابراهیم را «تارُخ» نوشته‌اند. نکته‌ای که در کتاب توماس هاید (Hyde) استاد شرق شناس دانشگاه آکسفورد دیده می‌شود، این است که او معتقد بود: «آزر نام پدر ابراهیم در زمان شرک بوده و پس از آنکه وی ایمان آورده به تارح (Terah) شهرت یافته است» که این موضوع با اساس دیانت پیامبران توحیدی در مباینت است. برای اطلاع از دیدگاه‌های هایدنک به «تاریخ ادیان ایرانی صفحه ۶۲» چاپ آکسفورد ۱۷۰۰ م

اما در مورد کلمه آزر، زبان شناسان معتقدند که اصل آن به دو صورت عازر و آزر در زبان عربی به صورت العازر باز می‌گردد. بعضی نیز آزر را به آذر که در فارسی پهلوی نام دیو یا خدای آتش است ارتباط می‌دهند. چنان که آذربان به معنی نگهبان آتش است.

۱۲ - إِرَمُ (Iram)

سوره ۸۹ (فجر) آیه ۷ در ترکیب «ارم ذات العماد»

صفت شهر قوم عاد

دانشمندان زبان شناس این واژه را متعلق به نواحی عربستان جنوبی می‌دانند.

۱۳ - «أساطیر» (Myth - ) (Asatir)

سوره ۶ (انعام) آیه ۲۵

سوره ۸ (انفال) آیه ۳۱

سوره ۱۶ (نحل) آیه ۲۴

سوره ۲۳ (مومنون) آیه ۸۳

سوره ۲۵ (فرقان) آیه ۵

سوره ۲۷ (نحل) آیه ۶۸

سوره ۴۶ (احقاف) آیه ۱۷

سوره ۶۸ (قلم) آیه ۱۵

سوره ۸۳ (مطففین) آیه ۱۳

به معنی افسانه‌ها، قصه‌ها، داستانها

این واژه در همه آیات به صورت ترکیب «اساطیر الاولین» (داستانهای پیشینیان) به کار رفته است این واژه در واقع صفتی بود که اهل مکه داستان‌های خوانده شده توسط حضرت رسول را که بر آنان می‌خواند به آن توصیف می‌کردند. دانشمند اتریشی آلویس اشپرنگر (۱۸۹۳-۱۸۱۳ م)

Sprenger به غلط معتقد است که «اساطیر الاولین» نام کتابی است که حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم آن را در اختیار داشته است. اما «نولدکه» و همکار و دستیارش «فردریش شوالی» این نظر اشپرنگر را نپذیرفتند. این جمله بیشتر از زبان نضربن الحارث در طعن به قرآن شنیده شده است.

اسطوره از دیدگاه پدیدارشناسی عبارتست از: روایتی نمادین درباره آفرینش ایزدان - قدیسان - قهرمانان - دیوان و موجودات ماوراء طبیعی نگ به: «زیر آسمانه‌های نور صفحه ۹»  
اسطوره با افسانه فرق می‌کند. افسانه عبارت از داستانی سرگرم کننده و غیرعادی است. موجودات اسطوره‌ای طبیعی نیستند بلکه فراطبیعی‌اند مانند ایزدباد (رایو)، ایزدآب و... اسطوره را از سَطَر به معنی نوشتن می‌گیرند اما خود فعل سَطَرَ خود مشتق از سَطَر است و واژه اخیر را برگرفته از آرامی دانسته‌اند. نظر دیگر آن است که اسطوره از کلمه «ایستوریای» یونانی گرفته شده است. «نظر اشپرنگر»

برای اطلاع بیشتر در خصوص اسطوره نگ: «جستاری چند در فرهنگ ایران» از شادروان دکتر مهرداد بهار و همچنین «رؤیا - اسطوره - حماسه» از دکتر میرجلال الدین کزازی و کتاب «گستره اسطوره» مجموعه گفت و گو با اسطوره شناسان معروف ایرانی».

۱) فصلنامه پژوهش‌های قرآنی «قرآن و واژگان بیگانه» شماره ۳۴، سال نهم، تابستان ۱۳۸۲، ویژه قرآن و حقوق (۲۱۷ - ۲۰۶) □ ۱)

۲) نک: «واژه‌های دخیل در قرآن مجید» آرتور جفری، ترجمه فارسی، ۹۷.

۳. Zimmern, H.) Akhadische Fremd Worterals Beweisfur babylonischen Kulture in Fluss. ( ۱۹۱۷Leipzig,

۴) پس از این هر ارجاعی که به جدول بلاشر و روایت ابن عباس می‌شود از دو منبع زیر است:

«سیر تحول قرآن، مهدی بازرگان» صفحه ۲۴، «قرآن در اسلام، علامه طباطبایی»، ۱۲۱-۲۶.

۵) نویسنده کتابهایی چون «محمد و قرآن» و کتابی با مشخصات زیر:

( Das leben and die leneredes Mohammad, ) ۳ vols. Berlin, ۱۸۶۱-۵)

۶ و ۷) نک: «واژه‌های دخیل در قرآن مجید» صفحات ۹۸-۹۹ و همچنین بنگرید به مقاله «طیراً ابابیل» مجله سخن، سال اول شمارگان ۷ و ۸ بهمن و اسفند ۱۳۲۲ □ ۳۹-۴۳۸.

۸) برای مزید اطلاع از اشعار امیه ابن ابی الصلت بنگرید به ویرایش کامل اشعار او توسط فردریک شولتس (F.Schulthess)

۹) برای مزید اطلاع بنگرید به مقاله «نگاهی به واژه حنیف در قرآن» تألیف نگارنده، بیانات سال نهم شماره ۳، پاییز ۸۱

۱۰ و ۱۱) نک به: «تفسیر سوره واقعه» دکتر سید محمد باقر حجتی، چاپ دوم ۱۳۷۴، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۸۱ و همچنین با اندک تفاوتی «نقش بر آب» دکتر عبدالحسین زرین کوب، ذیل شرح بر «غزل الا یا ایها الساقی» انتشارات علمی.

۱۲) بنگرید به:

Lagarde. pde. )Gesammelte Abhandlungen(. leipzig,  
۱۸۶۶ "Persische studint. Gottigen." ۱۸۸۴

۱۳) نک: مقاله (یأس ابلیس) نوشتاری درباره تراژدی شیطان و دوگانگی او در انتخاب.